

روح گاه

نویسنده و پژوهشگر: ابونرملک پور وسکلايه جی

<https://telegram.me/MotaDeylami>

چاپ شده در رویه ۳۴ و ۳۵ فصل نامه آوای املش، سال ششم، شماره بیست و چهارم، تابستان ۱۳۹۸:*

روح گاه(روحگه): نام تپه ای ست روشن و آفتابی بالاتر از رود گواهر_ پس از گلستان سرا در شهرستان املش.

در دیلمی «ز» پارسی در ترکیب بسیاری از لغت ها «ج» گفته می شود مانند «روز» که به دیلمی «روح» می شود و «امروز- دیروز» به دیلمی «ایمروج_دیروج» بوده است که امروزه با حذف «ج» ایمر- دیرو گویند که خلاصه شده همان ایمر- دیروج می باشد.

بندار رازی شاعری که به سه زبان پارسی و دیلمی و عربی شعر می گفته در یک کار تلفیقی پارسی_ دیلمی می گوید:

بشهر ری بمنبر بر یکی روح همی گُت واعظی زین هرزه لانی

که هفت اندام مردم روزمحرش دهد بر کرده های خود گوانی

لغت روح از دیلمی وارد زبان بلوچی و سیستانی شده است چرا که بلوچ ها و احتمالاً سیستانی ها کوچندگان دیار دیلمند و از طائفه سکاها دیلمستان می باشند (این احتمال وجود دارد سقزی ها هم کوچندگان ایلی دامدار دیلمیان بوده باشند که در دوران باستان به سمت کردستان و گیلان غرب و بیجار رفته اند) اشاره اینکه بلوچ ها کوچندگان دیار دیلمان هستند نگاه کنید به صفحه ۱۳ کتاب تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین مرعشی به تصحیح و تحشیه افشین پرتو با عنوان پیش نوشته، و نگاهی هم به پانوشت صفحه ۴۵ همین کتاب شود در معنی اشکور به معنی سرزمین سکاها باشندگان دیار دیلمان خاصه که سیستان = سکستان می تواند یادگار این خانواده سکه از دیلمان باشد، وجود لغت های دیلمی در سیستان و تکرار جاهایی مثل رودبار دیلمان... در کرمان، و رد و پای وارز دیلمی و دیلمیان در رودبار کرمان و سیستان پیش از اسلام می تواند سندی باشد که سکاها دیلمی از دیرباز در کرمان و سیستان رفت و آمد داشتند، نه سکاها جنوب روسیه امروزی.

«زیر» به دیلمی و گیلی «جیر» گفته می شود و «بیا پیا» را دیلمیان «بیا جیر»؛ و گیلیان بیا پیا را «بیا به زیر» می گویند؛ و در برابر «زیر» که در گیلکی و دیلمی «جیر» گفته می شود: «زیر» یا بالا به دیلمی و گیلی جُر = «جُر» گفته می شود که در واقع همان «زُر» = زِر است

با انداختن «ر- ن» در لغت «برنج» دیلمیان برنج را «بج و بُج» گویند و گیلیان برنج را «بج» می نامند؛ و برنج زار که راحت و خلاصه شده آن بجزار- بجزار- بجزار می باشد در گیل و دیلم بج جار بوده است که با انداختن یکی از «ج» ها بچار- بچار و بچار گفته می شود که امروزه در گیلان بیجار می گویند که مصوت کوتاه «-» در بچار تبدیل به مصوت بلند «ی» شده و بیجار می خوانند، دیلمیان ذرت و بلال را مُکابُج یا مُکابُج می گویند که در واقع برنج مکا = مکابُج است و احتمالاً مُکا سرزمینی در

پایین سیستان بزرگ که غلات آن معروف و دیلمیان را با مردم آن سامان پیوند خویشاوندی بوده است. (نگاه کنید به کتاب ریشه یابی واژه های گیلکی و وجه تسمیه شهرها و روستاهای گیلان_ ذیل همین واژه)

«زی» مثل: سَکِه زی، مروزی، رای زی و... در دیلمی سَکِه جی، مروجی، رای جی (راجی) گفته می شود و بر اساس همین ساختار زبان دیلمی، جی در پسوند برخی محله ها بکار می رفت و می رود مثلا اهل سورکو را: سورکوجی، از اهل کومنی را کومنی جی، اهل نرکه را: نرکه جی، ساوه ای را ساوه جی، چهاردهی را چهارده جی، اهل مشکله را مشکله جی، اهل کیا کلايه را کیا کلايه جی، از استاد کلايه را استاد کلايه جی و خلاصه آن را وسکلايه جی گویند، اهل لاهی (= لاهی+جان) را لاهیجی می گفتند و...؛ گیلیان از پسوند چی استفاده می کنند؛ مانند انزلی چی، چاف چی، آستانه چی و... که در دیلمی: انزلی جی، چاف جی، آستانه جی گفته می شود.

می نویسند مرداویج بنیان گذار سلسله زیاریان دیلمی، مرداویز زیاری بوده است که به دیلمی مرداویز " مرداویج " گفته می شود؛ متأسفانه سعید نفیسی به دلیل نشناختن زبان و فرهنگ دیلمی «مرداویج» را ضبط عربی کلمه مرداویز فارسی می داند در صورتی که لفظ «ز» در لغت های امروزی، در گویش های متفاوت پارسی باستان «ژ - چ - ش» هم تلفظ می شده و در دیلمی «ج» می گفتند، مثل روز در کردی روژ می باشد و در دیلمی روج بوده است، و روژا یا روژان نامی ست که کردها به دختران می نهند و در دیلمی روجا نامی دخترانه می باشد که هر دو کلمه روج و روژ می تواند از روج و روش (rosh) و روچن اوستایی گرفته شده باشد که معنی روشن می دهد، نگاه کنید به صفحه (ه) قابوس نامه با مقدمه و حواشی- بقلم سعید نفیسی و نگاهی هم بزنید به رویه ۱۴۹ خونینه های تاریخ دارالمرز نوشته محمود پاینده لنگرودی.

اگر به تفسیر کتاب الله یکی از قدیمی ترین تفسیرهای قرآن که به زبان یا گویش دیلمی قرن هفتم هجری واگردان شده است توجه کنید: نماز را نماج و سزاوارتر را سجاوارتر نوشته است که در دیلمی آن زمان، کلمه نماز و سزاوار نماج و سجاوار تلفظ می شده است، یعنی در دیلمی بسیاری از کلمه ها ز به ج تبدیل می شود. (این کتاب توسط ابوالفضل بن شهردویر دیلمی نوشته شده است که امروزه مازندران = طبرستانی ها مدعی اند این کتاب برگردان به زبان طبری یا مازنی ست و از طرف دیگر گیلانی ها مدعی اند که این اثر برگردان گیلکی ست در صورتی که گیل ها و مازندرانی ها هر دو اشتباه می کنند چرا که این اثر نه به طبری و نه به گیلکی ست، بلکه به دیلمی ترجمه شده است و چون امروزه مرز دیلم مشخص نیست یعنی دیلمان خاصه بین ۴ استان تقسیم شده و از آنجا که زبان دو استان شمالی یعنی گیلان و مازندران به سبب نزدیکی یا مانند بودن به زبان دیلمی تا مادامی که استان دیلمانی وجود ندارد مدعی این قضیه همواره خواهند بود)

دیلمیان و شاید گیلان بسوز را بسوج، بدوز را بدوج می گفتند و می گویند و بر همین نوع ساختارهای دیلمی باباطاهر بسیاری از اشعارش را به گویش ها و لهجه های دیلمی- گیلکی گفته است چراکه او شاعر دوره دیلمیان بوده و طبق مجمع الفصحا و برخی کتب دیگر وفاتش هم در عصر حکومت دیالمه یعنی ۴۱۰ می باشد و بسیار تحت تاثیر فرهنگ دیلمان بوده است و این تأثیر در بیشتر ابیاتش نمایان می باشد چنانکه آدم فکر می کند که او یک دیلمی ست و بعید به نظرمی رسد که او یک همدانی باشد؛ جالب است بدانیم که وزن دوبیتی (مفاعیلن مفاعیلن مفاعی) از آواز دیلمیان یا پهلوی خوانی دیلمی گرفته

شده که این وزن شعرِ دوبیتی، وزن گوشهٔ دیلمان است و گوشهٔ دیلمان بسیار کهن می باشد و یادگار دیلمستانی ها ست.

(توجه شود که از کاف کاس= قفقاز در آذربادگان تا خراسان را دیلمستان می گفتند، چراکه دیلمیان بصورت پراکنده در همه جای البرز بوده اند «اگرچه سرزمین اصلی شان شرق گیلان و غرب مازندران کنونی و الموت قزوین و طارم زنجان بوده است»: دیلم ها کلمات و ریتم ها و آوازا و فرهنگ خودشان را با خود به سرزمین های دیگر می بردند بطوری که در تاریخ بسیاری از کشورها رد و پای یک دیلمی را می بینیم)

نگاه کنید به رویهٔ ۱۴۳ کتاب قدیمی حدود العالم من المشرق الی المغرب که به سال ۳۷۲ هجری قمری به پارسی نوشته شده است باتیتر {سخن اندرناحیت} دیلمان و شهرهای وی. و تفسیر همین حقیقت دیلمان کلی (=دیلمستان) که کدام شهرها را شامل می شده است: رجوع کنید به کتاب دیلمون پارسی و دیلمون پالوی اثر استاد عبدالرحمن عمادی

(وزن دوبیتی های باباطاهر وزن گوشهٔ دیلمان باستانی ست یعنی: ت تن تن تن- ت تن تن تن - ت تن تن)

به آهی گنبد خضرا بسوجم / فلک را جمله سرتاپا بسوجم
بسوجم ارنه کارم را بساجی / چه فرمائی بساجی یا بسوجم
صفحهٔ ۳۴ کتاب دو بیتی های باباطاهر

منابع:

عمادی، عبدالرحمان، (۱۳۸۸)، دوازده گل بهاری نگاهی به ادبیات دیلمی و طبری، تهران، آمو، چاپ اول؛

سرتیپ پور، جهانگیر، (۱۳۷۲)، ریشه یابی واژه های گیلکی و وجه تسمیهٔ شهرها و روستاهای گیلان، رشت، انتشارات گیلکان؛ چاپ اول؛

نفیسی، سعید، (۱۳۱۲)، کتاب نصیحت نامه معروف به قابوس نامه، طهران، مطبعة مجلس؛

پاینده «لنگرودی»، محمود، (۱۳۷۰)، خونینه های تاریخ دارالمرز (گیلان و مازندران)، رشت، نشر گیلکان، چاپ اول؛

دو بیتی های باباطاهر، (۱۳۷۵)، تهران، انتشارات باقرالعلوم، چاپ اول؛

حدود العالم من المشرق الی المغرب، به کوشش دکتر منوچهر ستود (۱۳۶۲)، تهران، ناشر کتابخانه طهوری؛

عمادی، عبدالرحمان، (۱۳۹۲)، دیلمون پارسی و دیلمون پالوی، نشر آمو، چاپ اول؛